



گفتار هفدهم

ظاهر انسان با ظاهر عبادات و باطن انسان با باطن عبادت در ارتباط است. يك انسان ناقص از ظاهر عبادات برخوردار است و يك انسان کامل از باطن عبادت برخوردار می باشد و هر انسانی در قیامت بصورت آن اخلاق و ملکات درونی خود محشور می شود. اگر اهل عبادت بود و به اسرار عبادت رسید، در قیامت به بهترین چهره های نورانی محشور می شود، و اگر جزء افراد عادی بود، بصورت يك انسانی در می آید که فقط جلوی پای خود را می بیند و به اندازه خود نور می دهد، و اگر معاذ الله اهل عبادت نبود، بصورت ملکات دیگری در می آید که خودش آن ملکات را تحصیل کرده و پرورانده است، او بصورت انسان محشور نمی شود.

در روز قیامت انسانها بصورتهای گوناگون محشور می شوند. وقتی نفخ صور شود، فوج فوج و گروه گروه به قیامت می آیند: یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا. [1] ذیل این آیه مبارکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که عده ای در قیامت بصورت حیوانات محشور می شوند و اسامی آن حیوانات را هم در این روایت برده اند [2]. آنها که بصورت حیوانات محشور می شوند برای آن است که سر آنها در دنیا حیوانی بود، خوی و ملکات آنها ملکات حیوانی بود:

[1] سوره نباء آیه 18.

[2] درالمنثور، سیوطی، ج 6، ص 307، المواعظ العدریه، ص 213.

فالقورة صورة انسان والقلب قلب حیوان [3]. علی علیه السلام فرمود: بعضی صورتشان صورت انسان است، اما سیرت و حقیقتشان حقیقت حیوان است.

قیامت، باطن دنیا است و افراد هم بصورت باطنی شان محشور می شوند. روی این اصل که هر چیزی ظاهر و باطنی دارد، آخرت باطن دنیا است و انسان در آخرت بصورت باطن های خود در می آید، لذا عده ای در آخرت بصورت حیوان و عده ای هم بصورت انسان محشور می شوند. و آنهایی هم که بصورت انسان محشور می شوند یکسان و یکنواخت نیستند. بعضی فقط جلوی خود را نور می دهند و بعضی هم (بسی نورهیم بین ایدیهم و ایمانهم) [4]، نورشان در جلوشان و طرف راستشان در حرکت است که هم آنها را نور می دهد و هم دیگران را نورانی می کند و صحنه قیامت را هم نورانی می نماید.

در بهشت که هوا و فضا روشن است، روشنایی فضای آن بوسیله ماه و ستاره و نورهای ظاهری نیست بلکه خود انسان است که آن فضا را نور می دهد. اینطور نیست که در خانه بهشتی چراغ و یا در فضای بهشت آفتاب و ماه باشد، بلکه آفتاب و ماه برچیده می شود: اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت [5]. هم ماه و هم آفتاب تیره می شوند و هم ستارگان بساطشان را جمع می کنند. وقتی يك نور جدیدی در فضا می تابد می گویند این چه نوری است. می گویند نور مؤمن است که از غرفه ای به غرفه دیگر می رود. این باطن انسان است، این باطن عبادت است. باطن نماز و روزه و جهاد و حج همان نور است. زیرا هر يك از عبادات اسراری دارند و اسرار عبادات هم عبارت از همان نورانیت های جهان غیب است. اگر يك وقت خدای سبحان درباره بعضی تعبیر فرمود: (و جعلنا له نورا)

[3] فالقورة صورة انسان والقلب قلب حیوان لا يعرف باب الهدی.

نهج البلاغه، خطبه 87.

[4] سوره تحریم آیه 8، سوره حدید آیه 12.

[5] سوره تکویر آیه 1.

یمشی به فی الناس [6]، ما برای عده ای نور قرار دادیم که در بین مردم بعنوان نور حرکت می کنند، این نور در قیامت ظاهر می شود. هر که نور دارد فضا را روشن می بیند و هر کس نور ندارد در ظلمت و تاریکی است.

اینطور نیست که جهنمی ها راه جهنم را ببینند ، بلکه افتان و خیزان می روند . ندیدن راه هم يك عذاب و بلائی است . اینطور نیست که راه صاف و روشن باشد و روشنائی راه را ببینند و طی کنند . اینطور نیست که جهنمی در جهنم جای او وسیع باشد . باطن انسان جهنمی تنگ و بسته و محدود است و او در هر سه عالم در تنگنا است . باطن انسان مؤمن باز و روشن است و او در هر سه عالم در وسعت و فسحت است . مؤمن هم در دنیا در وسعت زندگی می کند و هم در برزخ و قیامت ، کافر و منافق ، هم در دنیا در مدار بسته زندگی می کند و هم در برزخ و جهنم . يك مؤمن در دنیا از شرح صدر برخوردار است و چیزی او را سراسیمه و دست پاچه نمی کند . هر حادثه ای که برای او پیش بیاید بعنوان يك مکتب و کلاس امتحان تلقی می کند . طوری نیست که با يك حادثه دست از تکیه گاهش که خداوند سبحان است بردارد . هیچ امری او را از مسیر راست بیرون نمی برد و بر دل او مسلط نمی شود ، جان او را مهار نمی کند ، لذا غمگین نیست .

وقتی شاگردان رسول خدا علیه آلاf التحية و الثناء در محضر آن حضرت مطالب را می نوشتند هر چه حضرت می فرمود آنها ضبط و یادداشت می کردند . به بعضی از اینها گفتند شما چرا تمام حرفهای پیامبر را می نویسید ، او گاهی در حال غضب است حرفهای تند دارد و گاهی در حال نشاط است حرف های نرم دارد ، شما سخنان عادی او را بنویسید نه هر چه او می گوید . ممکن است که در حال عصبانیت سخن بگوید و یا در حال نشاط و رضا سخن بگوید ، آن سخنان که قابل نوشتن نیست . لذا به حضرت (ص) عرض کردند : آیا هر چه شما فرمودید بنویسیم ولو در حال عصبانیت و یا در حال نشاط و سرور

[6]سوره انعام آیه 122 .

سخن می گوئید ؟ فرمود : من هر چه می گویم یادداشت کنید . عرض کردند : فی الرضا و الغضب ؟ فرمود : فی الرضا و الغضب [7] . زیرا در حال غضب ، غضب ما برای خدا است و جز حق نمی گوئیم ، در حال نشاط ، نشاط و سرور ما برای خدا است و جز حق نمی گوئیم . چیزی ما را به خود مشغول نمی کند که ما در اثر اشتغال به غیر خدا سخن باطلی بگوئیم .

مؤمن از شرح صدر برخوردار است هرگز نمی گوید این حادثه را چگونه جبران کنیم و به چه کسی پناه ببریم چون از شرح صدر برخوردار است . دنیا نمی تواند او را در فشار قرار بدهد و هیچ عاملی نمی تواند او را در مضیقه قرار بدهد . و همین معنای شرح صدر و وسعت او در برزخ ظهور می کند . هنگام مرگ هیچ فشاری برای مؤمن نیست ، هیچ رنجی ندارد ، قهرا در برزخ هم در فسحت و وسعت است و در فشار نیست .

قبر یعنی برزخ ، برزخ یعنی قبر . بیش از سه عالم نیست : دنیا ، برزخ ، قیامت . در برزخ برای مؤمن هیچ فشاری نیست ، زیرا او در دنیا با شرح صدر به سر برده و در شرح صدر زندگی می کند . در قیامت کبری هم که فرشتگان می گویند : سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین [8] . جاهای وسیع و باز در اختیار اهل بهشت است که اگر همه اهل دنیا بخواهند در خانه بهشتی وارد بشوند جا دارد . این چه عالمی است که خانه هر بهشتی اینقدر وسیع است ؟ اما کافر که از شرح صدر برخوردار نیست گرفتار تنگنای طبیعت و ماده است و محکوم به باطن خود هست ، هم در دنیا در مضیقه است و هم در برزخ و قیامت . در دنیا همواره به این فکر است که بر داشتش بیفزاید و چیزی او را سیر نمی کند . چیزی غیر مؤمن را سیر نمی کند . آن قناعت است که انسان را سیر می کند که در غیر مؤمن نیست . روح قناعت را خدای سبحان به غیر مؤمن نمی دهد . او هرگز احساس آسایش و آرامش نمی کند . او مانند کرم پیله است که به دور خود می تند و

[7]بحار الانوار ، ج 2 ، ص 147 .

[8]سوره زمر آیه 73 .

هر چه بیشتر بتند محورش بسته تر و دیوارش محکم تر و در آن دیوار محبوس و اسیر می شود تا بمیرد . انسان دنیا پرست مثل کرم پیله است که به دور خود می تند و به تعبیر دیگری همواره مانند دوك نخریسی نخریسندگان است که همواره نخ می ریسند اما خود برهنه اند . چیزی در دنیا انسان کافر را راضی نمی کند . همین معنا در برزخ هم بنام فشار مرگ ظهور می کند . اینطور نیست که او از دنیا راحت به برزخ منتقل بشود . اگر بخواهند دندان کسی را ، بدون تخدیر و بی هوشی موضعی ، بکشند چقدر رنج آور است ، مرگ برای کافر و منافق این چنین است . چرا موقع کندن دندان انسان درد شدیدی احساس می کند ، زیرا این عضو را می خواهند از انسان جدا کنند . روح می خواهد ارتباطش را از این عضو قطع کند ، لذا رنج می برد . تمام اعضاء و جوارح انسان غیر مؤمن را از او می گیرند و این تعلق را قطع می کنند ، مثل اینکه تمام دندانها را بدون بی حسی و بی هوشی بکشند . البته این يك مثل است و گرنه فشار مرگ برای کافر و منافق به حساب نمی آید ، که او چقدر در فشار است .

همین معنا که در برزخ برای کافر هست در جهنم هم همراه اوست . در جهنم جای کافر تنگ است : القوا فیها مکانا ضیقا مقرنین [9] . جهنمی ها را با اعضای بسته در جای تنگ جهنم می اندازند . در جهنم میدان وسیعی نیست که هر جا بخواهد آزادانه حرکت کند . کسی که گرفتار طبیعت است در هر سه نشاء بسته است .

سر عبادت آن است که (و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم) [10] . یکی از اسرار عبادات این است که اگر انسان این تعلق هائی که بین او و جهان طبیعت است یکی پس از دیگری باز کند ، احساس آرامش و سبکباری کند . انسان می بیند اگر چند قدم بطرف فضیلت حرکت کرد احساس سبکی می کند . و اگر بطرف گناه قدم برداشت احساس می کند سنگین

[9]سوره فرقان آیه 13 .

[10]سوره اعراف آیه 157 .

است . عبادت برای آن است که انسان را سبکبار کند : تخفّفوا تلحقوا . [11] هر شب امیرالمؤمنین سلام الله علیه برنامه ای در مسجد بعد از نماز عشاء داشتند . روز تازیانه در دست داشتند و وارد بازار می شدند ، سخنرانی می کردند ، مردم را به فقه فرا می خواندند که عالم به احکام بشوند تا کسی گران نفروشد ، احتکار نکند ، ربا نگیرد ، کم ندهد ، مشکلاتی فراهم نکند . وقتی حضرت با تازیانه وارد چهار سوق کوفه می شد همه دست از کار می کشیدند و می گفتند علی بن ابیطالب آمد . بعد می گفتند سمعا و طاعة . در روز با تازیانه در بازار فرمان صادر می کرد . شب بعد از نماز عشاء با صدای رسا ، هنوز نمازگزاران از مسجد بیرون نرفته اند ، می فرمود : تجهّزوا رحمکم الله [12] . بارها را ببندید فردا می خواهیم حرکت کنیم . چون مؤمن باید این چنین باشد . اگر فردا را به حساب عمر خود بیاورد حق مرگ را اداء نکرده است . تا امروز جزء عمر ما بود ، فردا را موظف نیستیم را به حساب عمر خود بیاوریم که کار را به پس فردا حواله بدهیم ، لذا هر شب می فرمود (تجهّزوا رحمکم الله) . آن دستور شبانه و این فرمان روز در عین حال که تلاش و کوشش این بود که قلمرو حکومتش را به بیگانه نیازمند نکند ، مع ذلك می فرمود خود را سبکبار کنید و دل به چیزی نبندید . اگر انسان دل به چیزی نیست احساس می کند که سبک است .

سر عبادت این است که انسان را چون فرشته سبکبار می کند . و ما اگر خواستیم ببینیم آیا به سر روزه ، به سر جهاد ، به سر حج رسیدیم ، ببینیم آیا سبکبار شدیم یا خیر . این معنا را در خود دیدن سخت نیست . قرآن کریم به ما آموخت ، فرمود : یا ایها الذین آمنوا علیکم [13] انفسکم [14] . مؤمنین مواظب جانتان باشید . از جانتان جدا نشوید ، گاهی انسان خودش را گم می کند و نمی داند که گم کرده است . علی علیه السلام فرمود : عجبت لمن ینشد ضالته

[11] نهج البلاغه ، خطبه 21 و 167 .

[12] امالی ، شیخ مفید ، مجلس 23 ، حدیث 31 و 32 .

(13 علیکم) اسم فعل است یعنی اسمی است که معنای فعل می دهد یعنی الزموا .

[14] سوره مائده آیه 105 .

و قد اضل نفسه فلا یطلبها [15] . من در شگفتم بعضی بدنیاال گمشده خود حرکت می کنند که گمشده خود را پیدا کنند . گاهی انسان يك دفتر ، يك خودکار ، يك تسبیح ، يك دستمال را گم می کند و بدنیاال گمشده اش از این و آن سؤال می کند . حضرت علی (ع) فرمود من در شگفتم که بعضی گمشده خود را می جویند و جستجو می کنند ولی خودشان را گم کرده اند و حاضر نیستند که از این و آن بپرسند که من خودم را گم کرده ام و کجا هستم . اینها برای خودشان به اندازه خود کار ارزش قائل نیستند . انسان وقتی سری به جای دستمال زد دید دستمال در جایش نیست می فهمد گم شده است وقتی سری به جای قلم زد ، دید قلم در جایش نیست می فهمد قلم گم شده است ، همینطور دفتر و دستمال و . . . از این و آن می پرسد که قلم دفتر دستمال کجاست تا پیدا می کند ، اما سری به جان خود نمی زند که ببیند جان او در جای خودش هست یا نه ، اگر در جای خود نباشد پس جان خود را گم کرده است . جان ما يك جا و مقام معینی دارد . انسان جز بنده بودن و پرستیدن خدا جای دیگری ندارد . اگر انسان گفت (من) معلوم می شود در جای خود نیست و خود را گم کرده است . چه کسی باید او را پیدا کند ؟ چه کسی باید به او بگوید تو این هستی ، بیا این توتی خودت را بگیر ، آن که تو پنداشتی عوضی رفتی ، تو نیستی ؟ درباره قم آمده است : لو لا القمیون لصاع الدین او لزال الدین [16] . اگر اهل قم نبودند دین ضایع می شد . آن عده رفتند عده دیگری روی کار آمدند که حافظ آن معارف و احکام نبودند یکی از سراینندگان در آن عصر گفته بود :

شنیده ای که لولا القمی لصاع الدین *** تو نیستی در زیر خاک مدفون اند

الان هم این چنین شد . اگر این حوزه و برکت فاطمه معصومه سلام الله علیها نبود ، دین ضایع شده بود . انقلاب از آنجا شروع شد . يك انسان کاملی باید باشد که به افراد بگوید تو گم شدی این توتی خودت را بگیر . گاهی ممکن

[15] غرر الحکم ، ماده (عجب) .

[16] سفینه البحار ، محدث قمی ، ماده (قمم) .

است انسان عمری را عوضی برود و نداند کیست . سر عبادت این است که انسان خودی خود را پیدا می کند . در کتابهای ادبی و عرفانی آمده است که محبی در خانه محبوب را زد ، محبوب از درون خانه گفت : کیست ؟ گفت : منم . آن محبوب از درون خانه به محب درب خانه گفت : تا تویی تو هنوز از تو نرفت ، لائق آمدن داخل خانه نیستی . رفت و با تهذیب برگشت و دوباره در زد باز او از درون خانه گفت : کیست ؟ گفت : تویی نگفت منم . گفت : اکنون بیا . این مثل برای آن است که گاهی انسان خودش را گم می کند .

در(امالی) [17] آمده است که حضرت عبدالعظیم حسنی قدس الله نفسه الزکیه فرزند چهارم امام مجتبی سلام الله علیه خود را به حضور انسان کامل امام دهم می برد [18] و عرضه می کند و می گوید عقاید و افکار و اندیشه من این است , ببینید من سر جایم هستم یا گم شدم .

سر عبادت آن است که انسان بفهمد در جای خودش هست . باطن عبادت برای آن است که به انسان بگوید تو این هستی , سر جای خودت باش . اگر کسی به این جا رسید به سر عبادت توجه کرده است . فهمیدن , خواندن , نوشتن , باسواد شدن به همان مقداری که می داند اکتفاء نکردن جزء شعارهای مکتب ما است . خون هر شهیدی به اندازه معرفت او نهال مذهب را می روپاند و تقویت می کند . اینطور نیست که همه شهداء در يك درجه باشند . آن

[17]امالی یعنی املاءها . این امالی نویسی برای نوع بزرگان بوده است . برای شیخ طوسی (ره) و مرحوم شیخ صدوق (ره) هم بوده است . مجالس درس گرامی بود و سعی می کردند آنچه که در مجلس گفته می شود , گفتگو کنند , سؤال و جواب کنند و به خاطره ها بسپارند , ثبت و ضبط کنند که از یادشان نرود . در کتاب عقد الفرید نقل کرد : منشی رسول خدا علیه آلاf التحية و الثناء مردی بود که قلم در دست داشت و حضرت املاء می فرمودند و او می نوشتند . کاری برای حضرت پیش آمد , حضرت فرمود : ضع قلمك علی اذنك . این قلمی که در دست داری به زمین نگذار , پشت گوش قرار بده . اینکه می بینیم نجارها قلم را پشت گوش خود می گذارند ریشه تاریخی هم دارد . این قلم را زمین نگذار تا بفهمند که دین ما می گوید قلم را از گوش خود جدا نکن .

[18]در سفينة البحار , ج 2 , ص 120 بحث مبسوطی راجع به عبدالعظیم حسنی آمده است .

که عارف تر , عالم تر , فاضل تر , دانشمند تر , و با کمال تر است , مقام او بالاتر است .

در جنگ احد رسول خدا علیه آلاf التحية و الثناء دستور دادند وقتی شهداء را می خواستند دفن کنند سرباز با سواد را جلو و سرباز بی سواد را پشت سر او دفن کنند , چون چند نفر را در يك قبر می توان دفن کرد . يك قبر وسیع کنند تا همه را با حفظ شؤون دفن کنند , که باید مصطجعا نحو القبلة باشد , به پهلو بخوابانند نه به پشت . همه يك ردیف بطرف قبله خوابانده شوند , فرمود : جنازه آن سرباز باسواد را جلو بخوابانید و بی سواد را پشت سر که نعش انسان باسواد بالاتر از نعش آدم بی سواد است .

هر کسی به مقدار معرفتش می ارزد . علی علیه السلام فرمود : قيمة كل امرء ما يحسنه [19] . و این چنین نیست که اگر کسی گفت من در فلان رشته نظامی کار کرده ام دیگر راهی به درس و بحث نداشته باشد . علوم و معارف فراوان است و هیچ کس نمی تواند بگوید این راهی را که من رفتم راه تکامل علمی است , خیر . راههای علمی مختلف و مسائل علمی مختلف است . درجات علمی فرق می کند .

امیرالمؤمنین سلام الله علیه به يك گروهی برخورد کرد که سلمان رضوان الله علیه در آن گروه بود : فقال لهم سلمان : قوموا , فخذوا بحجرة هذا فوالله لا يخبركم بسر نبیکم غیره [20] .

سلمان وقتی دید حضرت علی (ع) می آیند به آن جمعیت گفت برخیزید و دامان این مرد را بگیرید . و الله غیر از علی سلام الله علیه کسی نیست که شما را به سر نبوت آشنا کند . ظاهر نبوت را شما می فهمید , اما سر و درون نبوت را غیر از علی کسی خبر ندارد .

چندین هزار نفر محضر مبارک رسول خدا را ادراك کرده اند اما آن

[19]نهج البلاغه , حکمت 81 .

[20]امالی , شیخ مفید , مجلس 42 و مجلس 17 , حدیث 2 .

چند هزار نفر يك طرف و امیرالمؤمنین سلام الله علیه يك طرف . آنها به اندازه حضرت علی (ع) نه چیز یاد گرفتند نه حرفی تحویل دادند . عدد صحابه ای که رسول خدا را ادراك کردند از چند هزار نفر گذشته است همه آنها به اندازه امیرالمؤمنین نه مطلب یاد گرفتند و نه مطلب به مردم رساندند , [21] لذا سلمان می گوید دامن علی را رها مکنید زیرا غیر از او احدی نیست که شما را به سر نبوت آشنا کند , که پیامبر به انسان چه می گوید .

انسان وقتی طبیعت را رها کرد با سر و باطن خود کار دارد , دیگر نه کسی با او کار دارد نه او با کسی کار دارد . بعد از رهائی بدن , انسان با سر خود کار دارد و لا غیر و مهمان اسرار خود است و لا غیر . آنگاه انسان باید سری به سرش بزند و ببیند چرا دعاهاى او مستجاب نیست . آنها که انسان را می شناسند این دستورات را می دهند . وقتی به اهل بیت عصمت و طهارت مراجعه می کنیم می گوئیم ما کجائیم ؟ ما باید کجا باشیم ؟ آیا ما را پیدا کردید یا نه ؟ آنها که به سر عبادت رسیده اند , باطن ما را می شناسند . علی علیه السلام فرمود : لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولده و جميع شانه لفعلت [22] . من اگر بخواهم تمام سرگذشت و اسرار تك شما را بگویم , می توانم . اینگونه از افراد باید به انسان بگویند تو گمشده ای یا نه و جای تو کجاست .

از امام معصوم سلام الله علیه سؤال کردند چرا دعاهاى ما مستجاب نمی شود , مگر خدا نفرمود دعاء کنید من مستجاب می کنم ؟ فرمود : لانکم تدعون من لا تعرفونه [23] . شما کسی را می خوانید که نمی شناسید . شما خدا را نمی شناسید .

[21]اسد الغابه فى معرفة الصحابة .

[22] . و لكنى اخاف ان تكفروا انى رسول الله (ص) الا الى مفضيه الى الخاصه ممن يؤمن ذلك منه والذى لعبد بالحق و اصطفاه على الخلق ما انطق الا صادقا لقد عهد الى بذلك كله و بمهلك من يهلك و بمنجى من ينجاه و ما ابقى شيئا يمر على راسى الا افرغه فى ادنى او افضى به الى . غرر الحكم , حرف اللام , 38 .

[23]عده الداعى , ابن فهد , دعوات , راوندی , جامع السعادات , نراقى , ج 3 , ص 367 .

چه چیزی باعث می شود که ما خدا را نشناسیم با این که او نور السموات و الارض است [24] ؟ این گرد و غبار خود ما است که نمی گذارد ما خدا را ببینیم وگرنه او که نقاب و پرده ندارد که : غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد [25] .

ما برای این که ببینیم آیا خدا را می شناسیم یا نه , این بیان از امام صادق سلام الله علیه می تواند راهگشا باشد . فرمود : اگر شما خواستید دعای شما مستجاب بشود , از آنچه که پیش غیر خدا است ناامید بشوید .

قال ابو عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام اذا اراد احدكم ان لا يسأل الله تعالى شيئا الا اعطاه فليپاس من الناس كلهم و لا يكون رجاء الا من عند الله عزوجل فاذا علم الله عزوجل ذلك من قلبه لم يسئل شيئا الا اعطاه فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا فان فى القيامة خمسين موقفا . كل موقف مثل الف سنة مما تعدون ثم تلى هذه الاية : يوم كان مقداره خمسين الف سنة [26] .

اگر کسی خواست طوری مسئلت کند که هر چه از خدا خواست خدا عطا فرماید , از همه ناامید باشد . چطور انسان وقتی غرق شد دیگر به جانی تکیه ندارد . آنگاه (دعوا الله مخلصين له الدين) همان حال را هم در جریان عادی داشته باشد . فرمود : از همه مردم ناامید بشوید تا خدا به سؤال شما پاسخ بدهد . از خودمان , از کارمان , از قدرت و مقاممان قطع علاقه کنیم و بعد مسئلت کنیم . یاس از غیر خدا و امید به خدا زمینه استجابت دعاء را فراهم می کند و وقتی خدا از قلب او این معنا را آگاه شد که او به خدا امید دارد و از غیر خدا ناامید است ,

[24]سوره نور آیه 35 .

[25]

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون *** کجا به کوی طبیعت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی *** غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی *** چو شمع خنده زنان ترك سر توانی کرد

دیوان حافظ شیرازی

[26]قال الصادق عليه السلام اذا اراد احدكم ان لا يسأل الله شيئا الا اعطاه فليپاس من الناس كلهم و لا يكون له رجاء الا من عند الله عزوجل فاذا علم الله عزوجل ذلك من قلبه لم يسأل الله شيا الا اعطاه . بحار , ج 75 , ص 107 , ج 93 , ص 314 .

چیزی از خدا نمی خواهد مگر آنکه خدای سبحان به او می دهد , این می شود سر دعاء و سر عبادت . قبل از آن که شما را محاسبه کنند خود را به حساب بیاورید . ببینید دار و ندار شما چیست . اولاً ما وقتی خواستیم حسابرس خود باشیم , باید خود را بشناسیم , باید خودمان را پیدا کنیم , ببینیم کجا هستیم . اگر خودمان را پیدا کردیم و دیدیم سر جای خود بود , آنگاه به حساب او می رسیم , اما اگر این درب و آن درب را گشتیم و خودمان را پیدا نکردیم , چگونه می توانیم به حساب خودمان برسیم ؟ چرا يك عده وقتی به مقام می رسند همه چیز فراموششان می شود و يك عده ای هم وقتی به مقام می رسند هیچ تغییری پیدا نمی کنند ؟ مال و علم و مقام در آنها تاثیر نمی گذارد ؟ انسان برای این که ببیند خودش را گم کرد یا نه ببیند سواره است یا پیاده , اگر دید پیاده است خوشا بحالش و اگر دید سواره می رود بداند که خودش را گم کرده است . فرمود قیامت پنجاه ایستگاه کنترل دارد که هر کدام هزار سال طول می کشد [27] .

ذیل این آیه کریمه از سوره معارج در يك جلسه خصوصی درس رسول خدا (ص) معاذ بن جبل در منزل زید بن ارقم از حضرت سؤال کرد : ما اطول هذا اليوم , یا رسول الله [28] . چه روز طولانی ! يك روز معادل با پنجاه هزار سال . حضرت فرمود : قسم به ذات کسی که جانم در دست او است , این قیامت پنجاه هزار سال برای مؤمن به مقدار صلوة مكتوبه و وقت نماز واجب خواهد بود , يك نماز ظهر حداکثر ده دقیقه طول می کشد . مؤمن همه این راهها را رفته است و به سر این عبادت رسیده است و معطلی ندارد .

معلوم می شود نماز يك سری و يك ظاهری دارد . عبادت هم يك سری و يك ظاهری دارد . اگر کسی توانست مسافت پنجاه هزار ساله قیامت را با نمازش بپیماید او به باطن عبادت رسیده است و هم اکنون خود را بیازماید ببیند اگر سبک و متواضع است , بداند که به مقصد می رسد وگرنه نمی رسد .

[27]سوره معارج آیه 4 .

[28]تفسیر مجمع البیان , در المنثور , سیوطی , المیزان , ج 20 , ص 80 .

برخی سؤال می کنند که وقتی امیرالمؤمنین سلام الله عليه وارد مسجد شدند و خود این ملجم را بیدار کردند , چگونه می شود ؟

مختصراً آن که بعضی از علم ها است که تکلیف آور نیست و بعضی از آن ها تکلیف آور است . علم های عادی تکلیف می آورد . یعنی انسان باید از دشمن بپرهیزد و در معرض خطر نرود و مانند آن . اما آن علم های غیب و آن هائی که بر اساس ولایت است و با دید قضاء و قدر عالم می نگرد از آن جهت مثل يك فرشته ایست که می داند امشب در مسجد کوفه چه حادثه ای اتفاق می افتد . آن علم تکلیف آور نیست و بر اساس آن علم هر چه باید واقع بشود , واقع می شود . این است که آنها در عین حال که به همه این افراد عالم بودند مع ذلك وظیفه دیگری هم داشتند .

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغة في النسخة المطبوعة

گفتار هیجدهم

خداوند در قرآن می فرماید آنانکه هنگام یاد خدا دل های آنان می تپد و هنگام تلاوت آیات خدا ایمانشان افزوده می شود و بر پروردگارشان توکل می کنند کسانی که نماز را بپا می دارند و از آنچه روزی آنها نموده ایم انفاق می کنند (اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات) مؤمنین حقیقی اند و برای آنان درجاتی است [1] . بهشت و درجات بهشت اوائل نسبت به انسان های عادی در حد يك پاداش بیان می شود [2] . باز در همین قرآن کریم در جای دیگر سخن از (لهم درجات) نیست . حرف (لام) مطرح نیست , بلکه می فرماید : (هم درجات) [3] خود اینها می شوند درجات و خود این ها می شوند انوار و بهشت . در اینجا دو مطلب است : یکی آنکه بهشت برای مؤمن است و یکی اینکه خود مؤمن بهشت است . هم آن حق است که برای مؤمن بهشت است و هم این حق است که خود مؤمن بهشت می شود . انسان کامل به جانی می رسد که (فروغ و ریحان و جنة نعیم) [4] خود بهشت می شود و این کمال را در همین چند روزه دنیا باید تهیه کرد و لا غیر . و این در عبادت کردن فقط نیست بلکه به سر عبادت رسیدن است .

يك وقت انسان نماز می گذارد و حواسش متوجه خدا نیست , این يك نماز صحیحی خوانده که از نظر حکم اعاده یا قضا ندارد ولی نماز مقبولی

[1] و 2 سوره انفال آیه 4 .

[3] سوره آل عمران آیه 163 .

[4] سوره واقعه آیه 89 .

نخوانده است , نمازی نیست که او را بالا ببرد , چون خود این نماز بالا نمی رود . يك وقت هم نماز خوانده که در نماز جز یاد حق چیزی در حرم قلب او راه پیدا نکرد , این نماز است که بالا می رود و او را هم بالا می برد , این هم صحیح است و هم مقبول . برای این که ما در نماز به این سر برسیم باید بیرون نماز را مواظب باشیم . در بیرون نماز اگر چشم و گوش را مهار کردیم , در درون نماز راحت هستیم . اگر مواظب غذا و حرکات و ادراکاتمان بودیم , آنگاه در درون نماز راحت هستیم . این که می بینیم ما در نماز آرام نیستیم , برای آن است که در بیرون برای خود دشمن تراشیدیم , در بیرون نماز کارهای ناحساب انجام دادیم در هنگام نماز که دست ما بسته است دشمن حمله می کند . آنچه که ما شنیدیم و گفتیم و رفتیم و آمدیم همه و همه ذخیره می شود و در موقع نماز به انسان حمله می کند , در حال روزه و جهاد و حج به انسان حمله می کند . ما اگر دشمنی برای خود نتراشیده باشیم و بیرون نماز را مواظب باشیم , در درون نماز کسی کاری به ما ندارد و همه حواسمان جمع است , هم لذت می بریم و هم اگر حواس ما جمع بود بسمت خدا رو کرده ایم و لطف خدا هم بسمت ما متوجه می شود . آنها که به اسرار عبادت رسیدند , یعنی اهل بیت عصمت و طهارت , عبادتهایشان عصاره ای از همین معارف است .

به ما گفته اند اگر خواستید ببینید پیش خدا محترم هستید یا نه , ببینید خدا در قلب شما چقدر حرمت دارد [5] . این دل چه حقیقتی است که می تواند میزان بین عبد و مولی باشد ؟ این قلب چه ترازوی عجیبی است که می تواند انسان را آگاه کند که پیش خدا عزیز است یا نه ؟ بعضی خودشان و قلبشان را گم کرده اند . آنکه نمی شناسد کجائی است و برای چه آمده است , خودش را گم کرده است . يك انسان کامل بنام امام معصوم علیه السلام لازم است که به ما بگوید تو این هستی , این توئی توست . اگر انسان در جای خود نبود , معلوم

[5] قال النبی (ص) : من احب ان يعلم ماله عندالله عزوجل فلينظر مالله عزوجل عنده . فان الله تعالى ينزل العبد حيث انزله العبد من نفسه . مجموعه ورام , ابن ابی فراس , ص 230 , محاسن , برقی .

می شود خودش را گم کرده است .

برای هر عبادتی عموماً و در روزه خصوصاً به ما راهی نشان داده اند که به سر این عبادات راه پیدا کنیم . امیرالمؤمنین سلام الله علیه که این راه را رفت , می فرماید بدنیاال من بیائید , به ما فرمودند : اگر در حال نماز قلبتان متوجه خدای سبحان بود , لطف خاص الهی هم متوجه شما خواهد شد و ما بخوبی می توانیم احساس کنیم که لطف خدا شامل حال ما شده است یا خیر . آن حالت سبکباری را که يك انسان وارسته در خود احساس می کند , نشانه شمول لطف الهی است . آن بی اعتنائی به فریاد طبیعت که در انسان پیدا می شود , نشانه شمول لطف الهی است .

نسبت به این امور بعضی از فرازهائی که از امیرالمؤمنین و امام صادق سلام الله علیهما در این زمینه رسیده چنین است :

امام صادق فرمود : لا یجمع الله لمؤمن من الورع و الزهد فی الدنيا الا رجوت له الجنة و انی لاحب الرجل المؤمن منکم اذا قام فی صلوته ان یقبل بقلبه الی الله تعالی و لا یشغله بامر الدنيا . فلیس من مؤمن یقبل بقلبه فی صلوته الی الله الا اقبل الله الیه بوجهه و اقبل بقلوب المؤمنین الیه بالمحبتة له بعد حب الله اياه [6] . چیزی بالاتر از پرهیز گناه نیست , اگر برای مؤمن با زهد این ورع جمع شد من امید بهشت دارم . من دوست دارم که نماز را با توجه بخوانید . این جا سخن از حکم و امر وجوبی نیست , این جا سخن از سر صلوۀ و ادبی است که به این سر منتهی می شود . خدا را وسیله قرار ندهید که شما را به بهشت ببرد یا از جهنم نجاتتان بدهد , خدا هدف است , نه وسیله . او شما را به جهنم نمی برد به بهشت می برد و لکن شما در عبادت این ادب را رعایت کنید که از او چیزی طلب نکنید . چیزی انسان مؤمن را مشغول نکند و یا خودش قلب خود را به امری از امور دنیا مشغول نکند زیرا هر چه غیر خدا است دنیا است .

برای بعضی تکاثر در علم و تالیف و تربیت و تدریس دنیا است ,

[6] امالی , شیخ مفید , مجلس 18 , حدیث 7 .

چه اینکه برای بعض دیگر , تکاثر در مال دنیا است . هر کسی را شیطان به يك راه می فریبد . يك عالم را شیطان از این راه می فریبد که تو شاگردان بیشتری داری , کتابهای بیشتری نوشته ای , سالیان متمادی درس گفتی , تو بالاتری , این تکاثر در رشته های علمی است . به يك رزمنده این نیرنگ را می زند که تو چند بار جبهه رفته ای , تو فداکارتری , تو چند بار تلاش کرده ای , تو مقرب تری . شیطان هیچ کس را رها نمی کند . اگر انسان از دام وهم رهید دیگر در دسترس شیطان نیست .

برای بندگان مخلص چیزی گوارتر از اخلاصشان نیست . چون هیچ دشمنی به آنها دسترسی ندارد , نه از درون و نه از بیرون . هیچ مؤمنی نیست که با قلبش در نماز متوجه بشود , مگر اینکه خداوند وجه خود را متوجه او می نماید و دلهای دیگر مؤمنین را هم متوجه او می کند . همه مؤمنین نسبت به او علاقه مندند , دوست او می باشند , در حال خطر دعا گوی او هستند .

انسان با محبت زنده است و انسان بدون محبت هرگز طعمی از زندگی نمی چشد , و اگر خدای سبحان لطفش را متوجه انسانی کرد , دلهای دیگر مؤمنین را نیز متوجه او خواهد کرد . این خصیصه عبادت با سر است . اگر کسی (لوجه الله) عبادت کرد , می شود ابدی . چون وجه خدا زوال پذیر نیست [7] و اگر کسی لوجه الله عبادت کرد , زوال ندارد , تاریخ او را از بین نمی برد .

در بیانات امیرالمؤمنین سلام الله علیه آمده است : یموت منا من مات و لیس بمیت [8] . از ما اهل بیت اگر کسی بمیرد به حسب ظاهر مرده است وگرنه مرگ در آنجا راه ندارد . آب زندگانی را که باران نمی بارد , چشمه و چاه هم نمی جوشاند , آن آب زندگانی افسانه ای بیش نیست . آبی در عالم نیست که اگر کسی يك قطره یا يك قدح از آن بنوشد برای ابد زنده باشد . این که در تعبیرات ادبی به آب زندگانی تعبیر می شود , يك مثل است , و الا دنیا جای جاودانه بودن نیست . آن معرفت و علم و ایمان است که جاودانی است . عالم عارف مؤمن

[7] اشاره است به آیه کل شیء هالک الا وجهه .

[8] نهج البلاغه , خطبه 87 .

همیشه زنده است . در بهشت نامه ای از خدا برای مؤمن می آید که در متن و عنوان آن نامه نوشته است : من الحی الذی لا یموت الی الحی الذی لا یموت . این نامه

ای است از خدائی که ذاتا نمی میرد , به مؤمنی که در پرتو احیاء حق از مرگ مصون است . این می شود آب زندگانی وگرنه دیگران قبل از آنکه بمیرند , مرده اند و از خاطرها هم محو می شوند . انسان يك راه دارد که به حیات ابد برسد و آن عبادت برای وجه الله است , چون کل شیء هالک الا وجهه , و اگر کسی لوجه الله عبادت کرد برای ابد زنده است .

اینطور نیست هر کسی که شهید شد با شهدای دیگر یکسان باشد . هر شهیدی به مقدار معرفتش می ارزد . هر شهیدی به مقدار سر عبادتش می ارزد و هر خونی به مقدار سرش دین خود را حفظ می کند . مثلا وقتی سیل آمد باید هزارها گونی شن پر کرد تا جلوی سیل را گرفت . يك وقت سد به تنهائی سیل بند است که سیل را مهار می کند گاهی يك شهید به تنهائی سیل بیگانه ها را مهار می کند , و گاهی هزار انسان باید شهید بشود تا کار يك شهید را انجام بدهد . اینطور نیست که هر خونی بتواند در برابر سیل بایستد , یا هر شهیدی به لقاء الله برسد : الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة [9] . این از بیانات بلندی است که از رسول خدا علیه آلا ف التحیه و الثناء رسیده است . مردم معدن های گوناگون اند , بعضی ها مثل ذغال سنگ هستند و بعضی مثل برلیان اند و بعضی مثل لعل .

در محضر درس امام پنجم سلام الله علیه یکی از شاگردان تعریف کرد , گفت : امروز عجب جواهری از شما فیض بردیم . فرمود : آیا این حرف ها را تشبیه به طلا کردی : هل الجوهر الا الحجر [10] . این حرف های آسمانی را به گوهر تشبیه کردی , گوهر مگر غیر از سنگ قرمز یا زرد چیز

[9] فتوحات مکیه , باب 361 , اسفار , ج 4 , ص 34 .

[10] المواعظ العدیدیه , ص 5 .

دیگری است ؟ این معارف الهی را به سنگ تشبیه کردی که عجب طلاهایی ما امروز استفاده کردیم . مردم مانند معادن گوناگون اند . شهداء این چنین اند , علماء این چنین اند , صلحاء این چنین اند , صدیقین هم این چنین اند . همه یکسان و در يك حد نیستند . برای يك عده درجات است و يك عده خود درجات اند .

ای برادر تو همان اندیشه *** مابقی تو استخوان و ریشه ای

در مسائل علمی و عملی هم ای برادر تو همان نیتی [11] , انسان با نیتش محشور می شود . انسان با محبوبش محشور می شود . اگر انسان توانست با این معارف انس بگیرد اگر شربت شهادت نوشید , هم خود به لقاء الله می رسد و هم خون او مانند دیگر خونها نیست بلکه به تنهائی يك سدی است در برابر سیل ها .

وقتی زینب کبری و زین العابدین علیهما آلا ف التحیه و الثناء در هنگام تودیع با آن ابدان طیبیه و طاهره قرار گرفتند و اظهار تاسف می کردند که چرا به ما اجازه ندادند که ما این ابدان بی سر را دفن کنیم و از کربلاء برویم , فرمود : این جا امروز بیابان است این ابدان بارقه عشق الهی اند , يك سلسله ابدان عادی نیستند . این ابدان شهرهای آباد را ویران می کنند و این بیابان را سرسبز و خرم و شهر می کنند و طولی نمی کشد که این جا شهر می شود . حرف زینب کبری سلام الله علیها در کنار آن بدن بی سر این است که این بدن این جا را آباد می کند .

هر شهیدی و هر خونی به مقدار قلبش اثر دارد , لذا اعمال را وقتی

[11]

ای برادر تو همین اندیشه ای *** ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر گلست اندیشه تو گلشنی *** و ر بود خاری تو هیمة گلخنی

گر گلابی بر سر و جیبت زنند *** و ر تو چون بولی برون ت افکنند

مثنوی مولانا جلال الدین رومی , دفتر دوم , ص 8 .

بخواهند پاداش بدهند به مقدار معرفت پاداش می دهند , تا انسان از يك درجه به چند درجه و از چند درجه به خود درجه برسد . چرا در سوره مجادله بین مؤمن و مؤمن عالم فرق گذاشت ؟ فرمود : یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات [13] . یعنی مؤمن غیر عالم را درجه می دهند اما مؤمن عالم را درجات می دهند . اینطور نیست که عالم و غیر عالم را يك جور درجه بدهند , البته علمی که نور باشد و دنیا نباشد و عالمش مستاکل به آن علم نباشد . اگر در سوره مجادله و انفال سخن از درجات است در سوره آل عمران سخن از اتحاد مؤمن و درجات است . می فرماید (هم درجات) . آنگاه است که انسان از دل خویش نور به آفاق دهد : چون به خورشید رسیدیم غبار آخر شد .

فضای وسیع بهشت را مؤمن نور می دهد و دیگر سخن از ماه و خورشید نیست , زیرا بساط منظومه شمسی برچیده شد با (اذا الشمس کورت) [14] آن جهان با عظمت را مؤمن باید نور بدهد . آن جا نه برق است و نه چراغ و نه اختر آسمانی . این فضای باز بهشت را مؤمن روشن می کند که (نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم) [15] اگر العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء , الايمان نور یقذفه الله فی قلب من یشاء , العرفان نور یقذفه الله فی قلب من یشاء [16] و مانند آن , باید این نور را این جا تهیه کرد و به مقدار معرفت به انسان نور می دهند و به مقدار معرفت آن فضای باز بهشت را انسان نورانی می کند .

در تائید بیان امام صادق سلام الله علیه این حدیث را نقل می کنیم : وقتی امام پنجم سلام الله علیه رحلت کرد , سالم بن ابی حفصه می گوید من به دوستانم گفتم ما امامی را از دست دادیم با این که پیامبر را ادراک نکرده بود و در زمان رسول خدا (ص) در دنیا نبود مع ذلك وقتی , می گفت ((قال

[13]سوره مجادله آیه 11 .

[14]سوره تکویر آیه 1 .

[15]سوره تحریم آیه 8 .

[16]اسفار , ج 1 , ص 288 , فصل 11 مرحله دهم .

رسول الله (ص) (کسی نمی پرسید شما که پیامبر را ندید چگونه از او نقل می کنید , ما يك چنین امامی را از دست دادیم . شاگردان که به امامت او مؤمن بودند این سخن را می پذیرفتند و گفتند برویم خدمت جعفر بن محمد فرزند امام باقر سلام الله علیه و او را تسلیت بگوئیم . سالم بن ابی حفصه می گوید رفتیم خدمت جعفر بن محمد گفتیم (انا لله و انا الیه راجعون) بعد گفتیم کسی رفت که با این که پیامبر را زیارت نکرده بود وقتی که می گفت [قال رسول الله (ص) کسی سؤال نمی کرد که شما از قول چه کسی می گوئید . و دیگر مردی مثل او نمی آید . هنوز مسئله امامت امام صادق هم برای آنها روشن نشده بود . آنگاه امام صادق سلام الله علیه چند لحظه ساکت شدند و بعد فرمود : قال الله عزوجل ان من عبادي من يتصدق بشئ ثمرة فاربيها له كما يربي احدكم فلوه حتى اجعلها له مثل احد .

امام صادق بعد از چند لحظه سکوت فرمود : خدا می گوید بعضی ها هستند که نصف خرما صدقه می دهند و خداوند سبحان این صدقه آنها را چنان می پروراند که مثل کوه احد می شود .

سالم بن ابی حفصه با شاگردان دیگر وقتی که این صحنه را دیدند گفتند : پدر بزرگوار او بلا واسطه سخنی را از پیامبر نقل می کرد و الان او بجائی رسیده است که بلا واسطه سخنی را از خدا نقل می کند [17] . اینها کیانند ؟ اگر اینها مکتب نرفته با يك غمزه مسئله آموز صدها حکیم و عارف و فقیه اند , این راه را دارند .

این که خدای سبحان متوجه اولیاء خودش هست یعنی معارف را در قلب آنها القاء می کند , این وحی تشریعی نیست که مخصوص پیامبر باشد . وحی تشریعی مخصوص نبی است و لا غیر و بعد از خاتم انبیاء کسی وحی تشریعی ندارد که حکم فریضه یا سنت جدیدی بیاورد اما الهام ها و القاءات و معارف حقه بعنوان وجه الله در دلها القاء می شود , که امام صادق فرمود : قال الله تبارك و تعالی .

[17]امالی , شیخ مفید , مجلس 42 , حدیث 7 .

وقتی این صحنه گذشت سالم بن ابی حفصه می گوید من از محضر حضرت بیرون آمدم و به حضور دوستان رفتم و گفتم من چیزی شگفت انگیزتر از این صحنه ندیدم که ما سخن امام باقر را که می گفت قال رسول الله و بدون واسطه نقل می کرد با اینکه پیامبر را ندیده بود قبول می کردیم و او را بزرگ می شمردیم اما امام صادق می گوید قال الله عزوجل بدون این که به کسی نسبت بدهد و بدون واسطه می گوید خدا این چنین گفت .

در دعای ابوحمره ثمالی آمده است که خدایا بین من و تو احدی فاصله نیست . من اگر رازم را بخواهم با شما در میان بگذارم می گذارم و تو اگر بخواهی به من لطفی بکنی می کنی و بین من و تو هیچ حجاب و شفیهی نیست , فقط يك حجاب است و آن خود من هستم [18] . که از بیانات بلند امام پنجم سلام الله علیه است : احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور و لیس بینه تعالی و بین خلقه حجاب غیر خلقه [19] . خدای سبحان بی پرده پوشیده است و پرده ای او را نپوشاند . از بس روشن است , پوشیده است و هیچ حجابی بین خدا و خلق خدا جز خلق خدا نیست .

اگر گفتند وجودك ذنب لا یقاس به ذنب : تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود , [20] از این روایت است . يك حجاب است که نمی گذارد انسان خدا را ببیند و آن حجاب خودبینی است .

مگر هر صدقه ای را خدای سبحان قبول می کند . به این منافقین بگو هر چه می خواهید بدهید , نفقات و صدقات و کمک های این ها مقبول نیست . چون اینها کمک را يك نحوه غرامت می دانند و با خلوص

[18]والحمد لله الذی انادیه كلما شئت لحاجتی و اخلو به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی . دعای ابوحمره ثمالی مفاتیح الجنان .

[19]کافی , ج 1 , ص 81 , حدیث 3 .

[20]دیوان غزلیات حافظ شیرازی , ص 129 .

نمی دهند : و من الاعراب من يتخذ ما ينفق في سبيل الله مغرماً [21] این نحوه دید , باعث آن می شود که خدا این اتفاق را قبول نکند . اگر يك باغبانی درخت را تمیز می کند و اضافات را حذف می کند آیا عمل این غرامت و هزینه است . آن شاخه های زائد را می زند که درخت شکوفا بشود . آیا این غرامت درخت است , یا این غنیمت درخت است . اگر انسان چیزی را که در راه اسلام خرج می کند آن را غنیمت بداند نه غرامت خدای سبحان را می پروراند و مانند کوه احد بزرگش می کند گرچه آن چیز , نیمی از خرما باشد . انسان وقتی وارد محکمه عدل الهی می شود می بیند کوهی از خیرات در برابر چشمان او است . این به سر صدقه بر می گردد که کدام صدقه با سر همراه است و کدام صدقه بدون سر است .

[21]سوره توبه آیه 98 .

گفتار نوزدهم

خداوند متعال فرمود : و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين [1] . این سر همه عبادات است . به یقین رسیدن یعنی به پایان نهائی عبادت و به کمال عبادت رسیدن . به سر عبادت رسیدن نه به این معنا است که عبادت کن تا به یقین برسی و اگر به یقین رسیدی دیگر عبادت لازم نیست تا به معنای غایت باشد , بلکه به معنای فائده و منفعت است . یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی راهش عبادت است و اگر خواستی یقین پیدا کنی به این که عالم مبداء و معاد و راهی دارد و سرنوشت انسان چیست , راهش عبادت است . بدون عبادت ممکن نیست کسی به اسرار عالم پی ببرد . بدون عبادت ممکن نیست کسی آغاز و انجام عالم را بشناسد و یقین پیدا کند بلکه همواره در تردید است . کافر و منافق همواره در شك و تردیداند و هیچ بلائی بدتر از شك و تردید نیست که انسان را سرگردان می کند . وقتی خدای سبحان عذاب منافقین و کفار را تبیین می کند می فرماید : فهم في ريبهم يتردون . اینها در شکشان سرگردان اند و راه خروج ندارند , همواره در يك مدار بسته دور می زنند . تردید , آن رد مکرر است . کسی که راه بلد است مردد نیست , از آن راهی که آمد برمی گردد . کسی که راه بلد نیست , بیراهه می رود , چون بیراهه می رود , برمی گردد دوباره حرکت می کند , این رد مکرر را تردید می گویند . باب تردید و باب تردد رد مکرر است . و رد مکرر در اثر ناپینائی است . کسی که راه را نمی بیند

[1]سوره حجر آیه 99 .

چند بار می رود و بر می گردد . کافر و منافق چون راه را نمی بینند همواره در شك اند و عمری را در عذاب تردید می گذرانند . در همان مدار بسته شك مکرر از سمتی به سمت دیگر حرکت می کنند و به نتیجه نمی رسند . تعبیر دیگر قرآن کریم این است که دل‌های اینها گرفتار تردید است : الا ان تقطع قلوبهم [2] . تا این قلب چنین هست , بسته است و راه را بلد نیست و سرگردان است , مگر آنکه دل تکه تکه و تقطیع بشود .

قلب کافر و منافق همواره در عذاب الیم است و نمی دانند به که تکیه کنند , لذا وقتی خدای سبحان بیان رسول خود را تشریح می کند , می فرماید : پیامبر به غیر مسلمین می گوید : فاین تذهبون . کجا می روید , راه غیر از این است . لسان (فاین تذهبون ؟) [3] که در قرآن کریم از رسول خدا علیه آلاف التحية و الثناء نقل شده است نشانه آن است که انسان عبادت کننده هدف دارد و راه را بلد است و به مقصد می رسد , و انسانی که اهل عبادت نیست , نه راه بلد است نه هدف دارد نه می داند به کدام سمت برود , لذا رسول خدا می فرماید (فاین تذهبون ؟) کجا می روید ؟ وقتی هم که خدای سبحان رسولش را می ستاید , می گوید من پیامبری را فرستادم که هم هدف دارد و هم راه را بلد است : و النجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و ما غوى [4] . سوگند به ستاره وقتی که به شما نزدیک شده و نور می دهد , رهبر و پیامبر شما نه گرفتار غوایت است و نه گرفتار ضلالت . غوایت بی هدفی است و ضلالت بیراهی است . آن کس که نمی داند چه کند بی هدف است آن که می داند چه کند اما راه را بلد نیست ضال و گمراه است . آن مسافری که می داند باید به سمت مکه حرکت کند و هدفش زیارت کعبه است او هدف دارد ولی راه را بلد نیست , آن کسی که باید راهنمای او باشد هم باید از هدف او باخبر باشد و هم راه آن هدف را بشناسد . انسان چون مسافری

[2]سوره حجر آیه 99 .

[3]سوره تکویر آیه 26 .

[4]سوره نجم آیه 2 .

است که عوالمی را پشت سر گذاشته و عوالمی را در پیش روی دارد , هم هدف دارد هم راه . کسی که انسان کامل است هم هدف را می شناسد هم راه را می داند و آن امام و پیمبر است که باید رهبری مردم را بعهده بگیرد .

يك انسان مؤمن مطمئن و راحت است و هدف و راهش هم مشخص است لذا سرگردان نیست وقتی که خدای سبحان مؤمنین را می ستاید , می فرماید : اینها آرامند . در جنگها وقتی از مؤمنین یاد می کند , می فرماید : فأنزل السكينة عليهم , یا انزل سكينة عليهم [5]. پیامبرش و مؤمنین را با سکونت و طمانینه و آرامش می ستاید . مؤمن در سکونت و آرامش است و کافر در تردید .

انسان مردد نمی آرد و به مقصد هم نمی رسد . این خصیصه و سر عبادت است . عبادت کن تا به یقین برسی نه اگر به یقین رسیدی عبادت را رها کن . مثل این که به انسان می گویند اگر خواستی به سقف برسی و پشت بام را ببینی از نردبان استفاده کن , پله های نردبان را طی کن تا پشت بام را ببینی . این نه به آن معنا است که وقتی پشت بام را دیدی بگوئی نردبان چیست , زیرا اگر گفתי نردبان چیست همان لحظه می افتی . در اثر تکیه به این نردبان است که پشت بام را می بینی . عارف اگر به مقام یقین می رسد چون به عبادت متکی است و اگر به جانی رسید که یقین پیدا کرد و عبادت را ترك کرد , ترك عبادت همان و سقوط همان , لذا هیچ کس ممکن نیست در هیچ مرحله ای بی نیاز از عبادت باشد : واعبد ربك حتى ياتيك اليقين .

بندگی برای بنده ذاتی او است , خواه در دنیا خواه در آخرت , منتها در آخرت عبودیت بنحوه دیگر ظهور می کند . در دنیا به صورت نماز و روزه است و در قیامت که به انسان می گویند : اقراء وارق . آنجا جای عمل نیست , بلکه جای ظهور نتایج اعمال است . می گویند آنچه که در دنیا از آیات خوانده ای یکی پس از دیگری در این جا ظهور می کند و یکی پس از دیگری بالا می روی : اقراء

[5]سوره فتح آیه 18 .

وارق [6] . نه یعنی در قیامت قرائت بکن و بالا برو . اولاً هم در دنیا به ما می گویند بخوان و بالا برو و به این حد اکتفاء نکن چه آیات قرآن خزائن الهی است , بخوانید و بالا بروید و هر درجه ای که گرفتید پله ای باشد که شما را بالاتر ببرد و شما را متحرك كند نه همانجا بایستید و ثانيا در قیامت هم به اینها گفته می شود این درجاتی که می بینید محصول کارهای دنیائی شما است . ظهور کارهای دنیا در قیامت به این است که هر چه در این جا خواندید در قیامت بصورت ترقی نصیب شما می شود .

بنابر این عبادت نردبان است . گاهی انسان این نردبان را می گیرد به درون چاه می رود , مثل يك کسی که منافقانه یا ریاکارانه عبادت می کند , عبادت می کند تا دیگران او را ببینند و پیش دیگران عزیز باشد , این شخص نردبان را گرفته و بطرف چاه می رود . این نردبان را وقتی شما بدست يك مغنی و چاه کن بدهید که کارش چاه کندن است , به چاه می رود , و وقتی به يك مهندس برق بدهید , بطرف بالا می رود , پس بستگی دارد که این نردبان را بدست چه کسی بدهید .

منافقین عبادت را انجام می دهند که پائین بروند و مؤمنین عبادت را انجام می دهند که بالا بروند . برای مؤمنین این نقش را دارد که (واعبد ربك حتى ياتيك اليقين) برای منافقین این نقش را دارد که (فهم فی ربههم يتردون) .

این نردبان هر چه پله هایش بیشتر باشد يك مغنی چاه کن به عمق چاه بیشتر فرو می رود و يك منافق هر چه بیشتر عبادت کند , چون این ملجم در می آید می شود : اشقى الاولین و الاخرین . و از آن طرف هر چه درجات ایمان بیشتر باشد , می رسد به جانی که به جز خدا نبیند . این باطن عبادت است . باطن عبادت با

[6]قال رسول الله . صلى الله عليه و آله و سلم يقال لصاحب القرآن : اقراء وارق ورتل كما كنت ترتل في دار الدنيا فان لترتلك عند آخر آية كنت تقرأها . كنز العمال , جزء 2330 , بحار الانوار , ج 92 , ص 182 , اصول کافی , ج 2 , حديث 12 .

باطن ما کار دارد . ما اگر در باطن احساس آرامش کردیم , می فهمیم به سر عبادت رسیده ایم , لذا چیزی ما را نمی لرزاند , هیچ حادثه ای ما را نگران نمی کند .

مثلا شهدای کربلاء با دیگر شهداء فرقیان این است که اینها اصلاً به این فکر نبودند که جنگ نابرابر است و ما چیزی نداریم . همه شهداء به مقام والای شهدای کربلاء نمی رسند . چون يك وقت انسان سخنش این است که ما با دشمن قوی چه کنیم . سعی می کند حداکثر تلاش را فراهم می کند تا خود را برابر کند و یا اگر نابرابر بود احساس نگرانی می کند , يك وقت اصلاً احساس نگرانی نمی کند . در جنگی که اصلاً سلاح خودی به هیچ وجه قابل قیاس با سلاح دشمن نیست اینها اصلاً سخنی ندارند به اینکه ما سلاح مان کم است یا عدد وعده و آمارمان کم است , اینها مطرح نیست . آن روز اگر می شناختند یاران سالار شهداء سلام الله علیه کیانند , همه اموال آنها را مصادره می کردند و همه بستگان را در زحمت قرار می دادند . در حالی که یاران حضرت سیدالشهداء (ع) روز عاشورا اسامی خود را در چله های تیر می نوشتند و آن تیرها را به سمت اردوی عمر سعد رها می کردند که بگویند ما ناشناس نیستیم , ما چهره های شناخته شده اسلام هستیم . و اگر هم خواستید اموال ما را مصادره کنید , آزادید . اینطور نیست که ما از ترس و مخفیانه به اینجا آمده باشیم .

عده شهید و عالم می شوند اما همه یکنواخت نخواهند بود . هر خونی به يك اندازه می ارزد . آن که به سر عبادت رسید , ممکن است یکنفره بتواند در برابر سیل تهاجم سدی پولادین باشد . به این فکر نباشیم که جهنم نرویم , به این فکر نباشیم که وارد بهشتی بشویم که (تجری من تحتها الانهار) چون مقامات بیش از این ها است , فرمود : و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين . چیزی کمتر از یقین در عالم خلق نشده است و نعمتی هم گرانیهاتر از نعمت یقین نیست : ما انعم الله على عبد اجل من اليقين [7] . هیچ نعمتی جلال مندتر از نعمت

[7]اصول کافی , ج 2 , باب فضل الايمان على الاسلام و اليقين على الايمان .

یقین نیست . چون یقین باطن عبادت است , به عبادت متصل است . بدون عبادت انسان نمی تواند یقین پیدا کند . ممکن است کسی عالم بشود اما به سر عبادت نرسد , يك عبادت صوری داشته باشد , او اهل یقین نیست , او اگر هنگام گناه یا امتحان رسید دستش می لرزد , احياناً ممکن است از آیات الهی بیرون بیاید مثل بلعم باعور [8] که از پوست در آمد : و اتل علیهم نباء الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ [9] منها فاتبعه الشیطان [10] . فرمود ما آیات و انوار را به او دادیم و این لباس نورانی را در بر او کردیم اما او عملاً از این لباس در آمد . گاهی خداوند به انسان لباس بزرگی می پوشاند ولی او عملاً این لباس را می کند . برهنه می شود و وقتی برهنه شد شیطان او را دنبال می کند .

پس اگر خواستیم ببینیم عبادات ما مغزی دارد یا نه , ببینیم به یقین رسیده ایم یا نه , چون یقین را خدای سبحان فائده عبادت می داند و این یقین محبت می آورد . انسان تا به چیزی معرفت پیدا نکند محبت پیدا نمی کند و انسان به مقدار محبتش می ارزد و با محبوبش محشور می شود . اگر يك وقت انسان خواست دوست علی و اولاد علی علیهم السلام بشود که ذخیره ای بالاتر از مسئله تولی و تبری نیست [11] . یعنی باید بعد از معرفت خدا آنها را

[8]تفسیر صافی , ج 2 , ص 253 .

آیه 175 سوره اعراف در مورد بلعم باعورا نازل شده است . فی المجمع عن الباقر علیه السلام : الاصل فيه بلعم ثم ضرب الله مثلا لكل موثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة .

[9]انسلاخ یعنی از پوست در آوردن . سلاخ به قصابی گویند که پوست گوسفندان را می کند .

[10]سوره اعراف آیه 175 .

[11]یکی از سادات و علماء قم وضع مزاجی شان طوری شد که خون به مغزش نمی رسید . بعد از يك مدتی درمان و معالجه وقتی به عبادتش رفتیم , گفت وضعم طوری شده بود که بچه ها را نمی شناختم . حتی فرزندانم را هم نمی شناختم . اینها همه از یاد من رفته بودند , ولی زیارت عاشوراء فراموشم نشده بود . این نشانه آن محبت است که يك حادثه ای که پیش می آید به علل و عوامل مادی آسیب می رساند اما به آن پیوند معنوی آسیب نمی رساند . ایشان می گفتند بچه ها من را به تهران بردند و برگرداندند اما هیچکدام از آنها را نمی شناختم ولی زیارت عاشورا فراموشم نشد . این علاقه به حسین بن علی سلام الله علیه محصول آن معرفت است .